

شيفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

حمید بن قیس اعرج مکی، عبداللہ بن کثیر، عکرمہ مولیٰ ابن عباس و یحیی بن یعمر آموخت. سپس نزد انس بن مالک، مجاهد، یحیی بن یعمر، ابوصالح سمّان، ابوجاء عطاردی، نافع عمری، عطاء بن ابی ریح، ابی شهاب زہری، حسن بصری، عبداللہ بن ابی اسحاق حضرمی حدیث شنیده و روایت کرده است، و از نصر بن عاصم لیثی و دیگران علم نحو را فراگرفت. و از ناموران علم نحو، لغت، ادبیات عرب و قرائت گردید.

یحیی بن مبارک یزیدی، عباس بن فضل انصاری، حسین جعفری، معاذ بن معاذ، اصمعی، یونس بن حبیب نحوی، سلام طویل و جمعی دیگر از او قرائت قرآن فرا گرفته‌اند، و شعبه، شباہ،

۱. تاریخ ابن معین، ج ۲، ص ۷۱۷؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۹، ص ۵۵؛ المعرفة و التاریخ، ج ۲، ص ۱۲۵؛ تاریخ ابی زرعہ دمشقی، ج ۱، ص ۶۴۰؛ ابن ندیم، الفہرست، ص ۴۸؛ طبقات خلیفہ بن خیاط، ص ۲۲۰؛ ثقات ابن حبان، ج ۶، ص ۳۴۵؛ طبقات زبیدی، ص ۲۸-۲۶؛ مراتب النحویین، ص ۱۳؛ اخبار البصریین النحویین، ص ۲۲؛ البیان و النہج، ج ۱، ص ۳۲۱؛ الجرح و التعذیل، ج ۵، ص ۱۲۶؛ ابن قتیبہ، المعارف، ص ۳۷۷-۳۷۸؛ المنتظم، ج ۸، ص ۲۰۱-۲۰۴؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۶۹-۴۷۳؛ ج ۸، ص ۶۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۸، ۲۴۶؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۸۵؛ ج ۵، ص ۶۱۲؛ ج ۶، ص ۱۶۵، ۳۵۰؛ البدایہ و النہایہ، ج ۱۰، ص ۱۲۱-۱۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۶۹؛ تاریخ الاسلام ذہبی (حوادث و وفیات ۱۴۱-۱۶۰ ق)، ص ۶۸۳-۶۸۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۸۳-۸۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۵۵-۶۱؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۶۶؛ العبر ذہبی، ج ۱، ص ۲۲۳؛ معرفة القراء الکبار، ج ۱، ص ۸۳؛ دیوان الاسلام، ج ۳، ص ۲۹۵-۲۹۶؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۰۹؛ اثبات الرواة، ج ۴، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ طبقات القراء جزری، ج ۱۰، ص ۲۸۸؛ تہذیب التہذیب، ج ۱۲، ص ۱۷۸؛ تقریب التہذیب، ج ۱، ص ۴۳۹؛ نزہة الالباء، ص ۱۵؛ بغیة الوعاة، ص ۳۶۷؛ تہذیب الکمال، ج ۳۴، ص ۱۲۰-۱۳۰؛ الرافی بالوفیات، ج ۶، ص ۲۳۱؛ معجم الادباء، ج ۱۱، ص ۱۵۶-۱۶۰؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۵۹-۲۷۱؛ حن المحاضرہ، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲. دیوان الاسلام، ج ۳، ص ۲۹۵-۲۹۶؛ العبر ذہبی، ج ۱، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۳. معجم الادباء، ج ۱۱۰، ص ۱۶۰؛ طبقات القراء ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۹۲.

بخش سوم

۲. ابو عمرو بن علاء مازنی بصری^۱ (حدود ۷۰-۱۵۴ ق / ۶۸۹-۷۷۰ م)

زبان بن علاء بن عمّار بن عریان بن حصین بن حارث بن جَلْهَم بن حجر بن خزاعی بن مالک بن مازن بن عمرو بن تمیم بن مُرّ تمیمی مازنی بصری، امام مردم بصره در ادبیات و لغت و یکی از قُرّاء سبعة و عشره.

در نام، تاریخ تولّد و مرگ وی اختلاف است؛ به صورتی که در نام وی ۲۱ قول است: اسم او کنیة اوست، زبان، جبر، جنید، جزء، حماد، حمید، خیر، ریان، عتیبہ، عیینہ، عثمان، عریان، عقبہ، عمّار، عیّار، فائد، قیصہ، محبوب، محمّد و یحیی، که قول مشهور در نام وی، زبان است. شاید یکی از دلایل اختلاف در نام وی، این باشد که جلالت قدر و عظمت مقام او، سبب شد که درباره نامش از خود او نپرسند و بیشتر او را به همان کنیہ خطاب کنند، و بی شک بعضی از این نامهای یاد شده، تصحیف دیگری است.^۲ برخی از مورخان و اصحاب رجال، او را ایرانی الاصل و اهل کازرون دانسته‌اند.^۳

سال تولّد وی را شصت یا ۶۵ یا هفتاد هجری نوشته‌اند، که باتوجّه به این که خود او به پسرش گفته: «چرا در سوگ من می‌گری و حال آن که من ۸۴ سال عمر کرده‌ام»، وی حدود سال هفتاد هجری در مکه چشم به جهان گشوده، و در همان جا نشو و نما کرده، و مقدّمات علوم را فرا گرفته، و از گروهی از تابعین حدیث شنیده است.

او قرائت را نزد سعید بن جبیر، مجاهد، ابوالعالیہ ریاحی،

یعلی بن عبید، ابو عبیده، اصمعی، حماد بن زبیر، ابواسامه، و گروه بی شماری از او حدیث شنیده‌اند. مزّی و ابن جزری، نام اساتید، شیوخ و شاگردان وی را، به تفصیل، در کتب خود ذکر کرده‌اند.^۱ خلیل بن احمد، سیبویه و اصمعی از او دانش و ادبیات عرب آموختند؛ اصمعی در بصره نزد او ده سال دانش آموخت؛ و سیبویه حروف را از او روایت کرده است.^۲

شخصیت و مقام علمی وی را بسیاری از شاگردان او دانشمندان ستوده‌اند. اصمعی، شاگرد او، می‌گوید: «ابوعمر و به من گفت: اگر امکان داشت آنچه را در سینه دارم به تو منتقل کنم، آن را انجام می‌دادم، زیرا من در علم قرآن‌شناسی، چیزهایی را حفظ و در سینه دارم که اگر بنویسم، اعمش قادر به حمل آنها نیست»،^۳ و باز اصمعی می‌گوید: «هزار مسئله از او پرسیدم، با هزار دلیل جواب شنیدم». ^۴ و باز گفته است: «ابوعمر و به من گفت: پیش از سنّ بلوغ به فرا گرفتن علوم و دانشهای متداول پرداختم». ^۵ ابوعمر و شیبانی می‌گوید: «کسی را مثل ابن عمرو بن علاء ندیدم». ابن معین او را ثقه دانسته و ابوحاتم رازی می‌گوید: «لیس به بأس». و شعبه درباره قرائت ابوعمر و به پدر نصر بن علی، چنین سفارش کرده است: «بنگر که قرائت ابوعمر و چگونه است و آن را فراگیر، زیرا به زودی قرائت او مورد استناد مردم قرار خواهد گرفت». ^۶

اصمعی از قول ابوعمر و بن علاء نقل کرده که وی گفت: «من در زمان حسن بصری، خود استاد بودم». ^۷ و باز از وی نقل کرده که گفت: «پیش از خود کسی را دانایتر از خویش نیافتم». سپس اصمعی اضافه می‌کند که من می‌گویم: «پس از ابوعمر و هم کسی دانایتر از او نبود». ^۸

ابوبکر بن مجاهد درباره وی گفته است: «ابوعمر و، مقدّم عصر خود و عالم به قرائت و وجوه مختلف آن بود. در علم لغت، پیشوای مردم به شمار می‌رفت. او با همه دانش و آگاهی‌ای که در علم لغت، و تفقهی که در عربی داشت، به آثار گذشتگان تمسک می‌جُست و در مقابل بزرگان علم و ادب فروتن بود». ^۹ یونس بن حبیب می‌گوید: «اگر بنا باشد از کسی هر چیزی و همه چیز را بیاموزیم و به آن استاد کنیم، شایسته است که از ابوعمر و بن علاء بپذیریم». ^{۱۰}

ابوعمر و بن علاء، در علم نحو، در ردیف افراد طبقه چهارم

یا سوم بوده است؛ چنان که پس از حضرت امیرالمؤمنین (ع) - که واضع علم نحو و مبتکر قواعد آن بوده - ابوالاسود دؤلی نخستین کسی است که بیشتر فروعات نحو را روی همان قواعدی که حضرت علی (ع) بنا نهاده بود، ساخت. پس از او عنبه بن سعدان و میمون اقرن و یحیی بن یعمر و دو پسر ابوالاسود، عطاء و حارث، خلف وی بودند، که در طبقه سوم قرار داشتند، و پس از آنها، ابواسحاق حضرمی، ابوعمر و عیسی بن عمر ثقفی و ابوعمر و زبّان بن علاء و خلیل ابوعبدالرحمان عروسی و دیگران قرار داشتند.

او خود گوید: «استادم سعید بن جبیر، مراد در حالی که با گروهی از جوانان نشسته بودم، دید، و گفت: چرا با جوانان نشسته‌ای؟ بهتر است که با پیران همنشین باشی». ^{۱۱}

ابن ماجه در تفسیر و ابوداود در سنن و در کتاب قدر از او روایت کرده‌اند. ^{۱۲} او گرچه قلیل الروایه در حدیث است، ولی او را در قرائت، حجّت و صدوق دانسته‌اند. همچنین در عربی و ادبیات عرب، شاعران و ادیبان، از جمله فرزددق، او را در اشعار خود ستوده‌اند. فرزددق درباره وی گفته است:

ما زلت افتح ابواباً و اغلقها
حتی اتیت اباعمر و بن عمار ^{۱۳}

ابوعمر و بن علاء، یکی از شیفتهگان کتاب بود و همیشه در طلب علم و دانش بود و اصمعی درباره او گفته است: «وی مسموعات خود را ثبت و ضبط می‌کرد»؛ و در جایی دیگر گفته است: «اگر وی شنیده‌ها و دانستیهای خود را می‌نوشت،

۱. تهذیب‌الکمال، ج ۳۴، ص ۱۲۱ - ۱۲۳؛ طبقات القراء، ج ۱، ص ۲۸۸ - ۲۹۱.
۲. معجم الادباء، ج ۱۱، ص ۱۶۰.
۳. طبقات القراء، ج ۱، ص ۲۸۸.
۴. وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۴۶۶.
۵. تهذیب‌الکمال، ج ۳۴، ص ۱۲۴.
۶. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۱۴۱ - ۱۶۰ ق)، ص ۶۸۶.
۷. تاریخ ابن معین، ج ۲، ص ۷۱۷.
۸. سير الاعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۰۸.
۹. طبقات القراء، ج ۱، ص ۲۹۱.
۱۰. تهذیب‌الکمال، ج ۳۴، ص ۱۲۵.
۱۱. معجم الادباء، ج ۱۱، ص ۱۶۰.
۱۲. تهذیب‌الکمال، ج ۳۴، ص ۱۲۳.
۱۳. همان.
۱۴. دیوان فرزددق، ج ۱، ص ۳۸۳.

ادبیات عرب، سرآمد اقران خود گردید و به گردآوری آثار گذشتگان پرداخت. چنان که همه موزخان و شرح حال نویسانی که از او نام برده اند، داستان شیفتگی وی به کتاب و اشتیاق او به گردآوری آثار گذشتگان و مکتوب کردن و ثبت و ضبط کردن آنها را، به تفصیل، نوشته اند، اما پس از آن که به پارسایی رو آورد، همه آن گنج گرانها را در میان آتش سوزاند و فقط به قرائت و علوم قرآنی پرداخت. حتی این شیفتگی بیش از حد او را به قرآن، در خلال داستانهایی که از زندگی وی می یابیم، مشاهده می کنیم. برای نمونه، او داستان فرار خود و پدرش را از دست حجاج بن یوسف ثقفی، والی عراق، چنین شرح داده است:

«هنگامی که با پدرم از بصره خارج شدیم، تا از ستم حجاج بن یوسف به سوی یمن برویم، در بیرون شهر بصره با یک اعرابی ملاقات کردیم که این ابیات را با صدای بلند می خواند:

صَبَرَ النَّفْسَ عِنْدَ كُلِّ مَسْلَمٍ
 اَنَّ فِي الصَّبْرِ حِيلَةَ الْمَحْتَالِ
 لَا تَضِيقَنَّ فِي الْأُمُورِ فَقْدَ
 يَكْشِفُ لِأَوَاظِهَا بَغِيرَ احْتِيَالِ
 رَبِّمَا تَجْزَعُ النَّفُوسُ لَهُ مِنْ
 الْأَمْرِ «فَرْجَةٌ» كَحَلِّ الْعَقَالِ
 قَدْ تَصَابَ الْجِبَالُ فِي آخِرِ
 الصَّيْفِ يَنْجُو مَقَارِعَ الْأَبْطَالِ

از آن اعرابی پرسیدم: چه خبری داری که به این شکل شعر می خوانی، گفت: حجاج بن یوسف ثقفی مرده است. من نمی دانستم که از مرگ حجاج بن یوسف - که از دست او ناچار به عزیمت از وطن خود شده بودم - خوشحال و شادمان شوم، و یا از یافتن کلمه «فَرْجَةٌ» در ابیات شعری که اعرابی خوانده بود، زیرا مدتها بود که برای قرائت خودم در آیه «الْأَمْنُ اغْتَرَفَ

خانه اش را تا سقف پُر می کرد.» و باز می گوید: «نوشته های اصمعی به اخبار و اشعار زمان جاهلیت آمیخته بود، اما در موقع سفر حج - به دلیل زهد و تقوایی که داشت - همه را سوزاند و از میان بُرد. در تقوا و پرهیزگاری او همین بس که در ماه مبارک رمضان، شعر نمی خواند.»

طیب بن اسماعیل گوید: «من شاهد بودم که ابن ابی العتاهیه، از استاد خود، یزیدی، نزدیک به هزار رساله نوشت که همه آنها از ابو عمرو بن علاه بود و این رساله ها دارای ده هزار برگ بود.^۱ مهمترین تصنیفات و آثار وی، درباره اشعار دوره جاهلی بود که گردآوری کرده بود، و چنان که اشاره کردیم، همه این مجموعه ها را به علت تمایلات شدید مذهبی و دینی، از میان بُرد و فقط به قرائت قرآن پرداخت.^۲

ابن ندیم به آثار او اشاره کرده و نوشته است: «کتاب قرائت ابو عمرو بن علاه، تصنیف احمد بن زید حلوانی است.» سپس اشاره می کند: «کتاب قرائت ابو عمرو را وی از ابی ذهل و او از عصمه بن ابی عصمه و او از ابو عمرو نقل کرده است.» همچنین می گوید: «کتاب قرائت ابو عمرو را یزیدی روایت کرده است؛^۳ که رساله فی القرائة نام دارد.»^۴ اثر دیگر او، کتاب الادغام الکبیر به روایت ابو محمد یحیی بن مبارک یزیدی است.^۵ دیگری، ذکر الخلاف بین روایة عبد الله بن کثیر و بین قرائة ابی عمرو بن العلاء، تألیف علی بن عساکر بطائحی (متوفی ۵۷۳ ق / ۱۱۷۶ م) که در بورس به صورت خطی موجود است.^۶

چنان که نوشته اند، کتابها و رساله هایی که از کتابهای اعراب و ادبیات عرب نوشته بود، خانه اش را از فرش تا سقف منزل پُر کرده بود. اما وقتی که زاهدی و پارسایی را پیشه کرد، آنها را از منزل خارج نمود و همه را سوزاند، و آن گاه که به دانسته های خود پس از این حادثه مراجعه کرد، جز آنچه را که حفظ کرده بود، چیزی نمی دانست.^۷

ابوعبیده، که یکی از شاگردان اوست، گوید: «ابو عمرو داناترین مردم به قرآن، ادبیات عرب، تاریخ و ایام العرب بود و آگاهترین فرد به شعر جاهلی و تاریخ به شمار می رفت. دفاتر و کتابهای وی خانه اش را تا سقف پُر می ساخت.»^۸

علاقه و اشتیاق وی به فراگیری دانش و به دست آوردن آن به حدی بود که موجب شد وی در بیشتر رشته های علوم، به ویژه

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۱۰.
۲. دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱، ص ۳۸۵.
۳. الفهرست، ص ۱۴۶ - ۱۴۹.
۴. تاریخ التراث العربی، ج ۱، ب، ص ۵۲.
۵. همان.
۶. همان، ص ۲۳، ۲۶، ۳۲.
۷. وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۶۶.
۸. تهذیب الکمال، ج ۳۴، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

غرفة» به دنبال شاهد مثالی در اشعار عربی می‌گشتم، و اکنون در ایاتی که این اعرابی خواند، یافته بودم.^۱

اشتیاق و شیفتگی او به علم و کتاب و کتابخوانان، از این گفته و سخن وی نیز به خوبی برمی‌آید: «داخل نشدم بر مردی، و مرور نکردم به منزل کسی، در حالی که دیدم وی به کتابی نگاه می‌کند، اما دوستش و همنشینش بیکار نشسته، مگر این که اعتقاد پیدا کردم که شخص مطالعه کننده داناتر و عاقلتر از همنشین وی است.»^۲

داستان دیگری نیز از او نقل شده است، که نمایانگر شیفتگی او به کتاب و کتابخوانان است. ایشان می‌گوید: «روزی به من و جمعی از اصحابم گفتند که در خانه فلان کس، گروهی مشغول لهو و لعب و شرابخواری و میگساری هستند و به ساز و تنبور گوش فرا داده‌اند. من با دوستانم به سوی آن خانه روان شدیم، تا صاحب خانه و آن جمع را رسوا نماییم. وقتی وارد خانه شدیم، دیدیم جوانی نشسته و گرداگرد او گروهی نشسته‌اند که همه پیرمرد بودند و محاسن آنان سفید بود. آن جوان دفتری را که حاوی شعر بود، در پیش روی داشت و برای یاران خود می‌خواند. با دیدن آن جوان و پیرمردان و کتابی که در دست جوان بود، اختیار از کف دادم و گفتم که من سوگند می‌خورم که اسرار این جوان را - که یارانش پیرمردان‌اند و در دست وی کتاب علم است - به هیچ وجه فاش نخواهم ساخت.»^۳

از او پرسیدند: خوب است که پیرمرد درس بخواند؟ گفت: «اگر برای او خوب است که زندگی کند، پس خواندن و آموختن نیز برای او خوب است.»^۴

نصایح ابو عمرو بن علاء

الف) اصمعی گوید: ابو عمرو به من گفت: «بر حذر باش از شخص کریم، وقتی به او امانت می‌کنی؛ و از لئیم، وقتی او را کرام می‌کنی؛ و از عاقل، وقتی او را در تنگنا قرار می‌دهی؛ و از احمق، وقتی با او شوخی می‌کنی؛ و از فاجر، وقتی با او معاشرت می‌نمایی.»^۵

ب) «از ادب به دور است که به کسی که از تو چیزی نپرسیده، جواب دهی؛ و از کسی که جوابت نمی‌دهد، پرسسی؛ و برای کسی که به سخن تو گوش فرامی‌دهد، حرف بزنی و سخن بگویی.»^۶

ج) «آغاز علم خاموشی است؛ سپس نیکویی پرشش؛ پس از آن فراگیری الفاظ و نیکو کردن آن؛ و پس از آن، انتشار آن

نزد اهل آن.»^۷

د) «حاجتمند ماندن بهتر است از این که از نااهل چیزی بخواهی.»^۸

ه) «هیچ‌گاه دو نفر به هم دشنام نمی‌دهند، مگر این که پست‌ترین آنها پیروز می‌شود.»^۹

و) «وقتی میان افراد، برادری ممکن است، ستایش و مدح و چاپلوسی کردن، قبیح و بیجاست.»^{۱۰}

ز) «یک مجلس برای دو دوست تنگ نیست، ولی دنیا برای دو دشمن تنگ است.»^{۱۱}

ابو عمرو بن علاء، پس از عمری تلاش و کوشش در امر فراگیری علم، و آموزش آن به دیگران، وقتی که از دیدار عبدالوهاب، والی دمشق، برمی‌گشت، در کوفه یا نزدیک آن درگذشت. البته برخی از منابع نوشته‌اند که وی در بغداد درگذشت.^{۱۲}

۳. ابو جعفر منصور دوانیقی عباسی^{۱۳} (حدود ۹۵-۱۵۸۸ق)
عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس قرشی هاشمی
عباسی، ملقب به دوانیقی، دومین خلیفه عباسی است که در

۱. تهذیب الکمال، ج ۳۴، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۲. الحيوان، ج ۱، ص ۶۰.

۳. همان، ص ۶۱؛ ربيع الابرار، ج ۳، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۴. عند الفرید، ج ۲، ص ۲۰۹.

۵. سير اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۰۹؛ تاريخ الاسلام، ص ۶۸۵-۶۸۶.

۶. همان.

۷. شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۵۰.

۸. همان.

۹. همان.

۱۰. همان.

۱۱. همان.

۱۲. طبقات القراء، ج ۱، ص ۲۸۸.

۱۳. تاريخ طبری، ج ۷، ص ۴۶۹-۴۷۳؛ ج ۸، ص ۶۲-۱۰۲؛ مروج الذهب،

ج ۲، ص ۲۲۸-۲۴۶؛ المعارف، ص ۳۷۷-۳۷۸؛ الجرح و التعديل، ج ۵،

ص ۱۲۶؛ المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۹۶۱؛ المنتظم، ج ۸، ص ۲۰۱-۲۰۴؛

الكامل، ج ۵، ص ۴۶۱-۴۶۲؛ البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۱۲۱-۱۲۹؛ میزان

الاعتدال، ج ۲، ص ۳۶۹؛ تاريخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۱۴۱-

۱۶۰ق)، ص ۴۶۵-۴۷۱؛ سير اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۸۳-۸۹؛ تاريخ بغداد،

ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷؛ ج ۱۰، ص ۵۵-۶۱؛ طبقات الاسلام، ص ۴۸؛ ابن

عبری، تاريخ مختصر الدول، ص ۲۳۵؛ الوافي بالوفيات، ج ۱۷، ص ۳۹۴؛

تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۴۳۹؛ تهذيب التهذيب، ج ۵، ص ۳۵۱؛ حسن

المحاضرة، ج ۱، ص ۲۸۱؛ تاريخ الخلفاء، ص ۲۵۹؛ تاريخ خليفة بن خياط،

ص ۴۲۹.

فاصله سالهای ۱۳۶ - ۱۵۸ ق / ۷۵۴ - ۷۷۵ م منصب خلافت را به عهده داشت.

تاریخ تولد وی به درستی شناخته نیست، ولی نوشته‌اند که در حدود سال ۹۵ قمری، چشم به جهان گشود. وی از پدر و جد خود حدیث شنیده و روایت کرده است. پسرش مهدی عباسی نیز از او حدیث شنیده و روایت کرده است. او پیش از رسیدن به مقام خلافت، به عبدالله طویل شهرت یافته بود، ولی بعد از آن که به خلافت رسید، به دوانیقی شهرت یافت. علت اشتها وی به این لقب آن بود که کارهای عمال و صنعتگران را به دقت (با دانه سیاه تلخه و یا دانه سپستان) محاسبه می‌کرد.^۱

مورخان، خلفای بنی عباس را از بزرگترین تشویق‌کنندگان ترجمه و تألیف دانسته‌اند. به همین دلیل، آنان اقدام به تأسیس مدارس، مراکز علمی و کتابخانه‌های بزرگ کرده‌اند، که در این کتابخانه‌ها، کتابهای نفیس و ارزشمندی به صورت مجموعه‌ها و گنجینه‌های نفیس گرد آورده‌اند، که شاید نخستین نفر از آنان، ابوجعفر منصور دوانیقی است. منصور دوانیقی پیش از رسیدن به خلافت، به عراق، اصفهان، فارس و شهرهای حجاز سفر کرده و در برخی از بلاد، حاکم و والی بوده است. تا این که به دلایلی در اهواز زندانی می‌شود. ابوسهل بن علی بن نوبخت گوید: «جد ما نوبخت - که در علم نجوم مهارت فراوانی داشت، و مجوسی بود - در زندان اهواز با ابوجعفر منصور دوانیقی ملاقات کرد و از سیمای او آینده‌اش را پیش‌بینی کرد و به نزد وی شتافت و به او گفت: تو در آینده خلیفه مسلمین خواهی شد. منصور به او گفت: از کجا چنین اطمینان و آگاهی داری؟ گفت:

از روی علم نجوم به این مطلب پی بردم و یقین دارم که تو به خلافت خواهی رسید. منصور، به او نوشته‌ای داد که اگر من به خلافت رسیدم، به نزد من بیا و این نوشته را به من نشان بده تا پادشاه به تو بدهم. آن‌گاه که منصور از زندان آزاد شد و به خلافت رسید، جد ما، به نزد او شتافت و نوشته را به او داد. از این رو، مورد احترام و تکریم قرار گرفت و از نزدیکان منصور گردید و در همان زمان هم مسلمان شد.^۲

او در فاصله سالهای ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۲، و به قولی در سال ۱۴۷ هجری، امیرالحاج بود،^۳ و پس از رسیدن به مقام خلافت، شهر بغداد را بنا کرد و مرکز خلافت قرار داد.^۴ وی پس

از مرگ برادرش ابوالعباس سفاح، در ۴۱ سالگی به خلافت رسید، و ۲۲ سال خلافت کرد.^۵ او در جمع مال و ثروت، بسیار حریص بود، و پس از مرگش، ترکه و ثروت فراوانی از خود به جای گذاشت. چنان که نوشته‌اند، خانه‌هایی مملو از درهم و دینار باقی گذاشت، و برخی نوشته‌اند نهصد هزار هزار درهم، و پنجاه هزار هزار دینار، باقی مانده ثروت وی بود. ولی با این همه ثروت، او را به بخل توصیف کرده‌اند.^۶

بیشتر مورخان که شرح حال منصور را نوشته‌اند، به شیفتگی او به علم و کتاب اشاره کرده‌اند، و او را نخستین کسی دانسته‌اند که نهضت ترجمه کتاب را بنیان گذاشت. برخی نیز بنیانگذار نهضت ترجمه کتاب یونانی و غیراسلامی به زبان عربی را خالد بن معاویه بن یزید، حکیم بنی امیه، دانسته‌اند، ولی بسیاری این نظریه را رد کرده‌اند و منصور عباسی را بانی نهضت ترجمه دانسته‌اند، که به صورت رسمی، افرادی را برای این کار مأمور کرد و گروهی را تشکیل داد تا کتابهای فلسفه و علوم عقلی را - که به زبانهای عبری، یونانی و ... بود - فراهم سازند و آنها را به زبان عربی ترجمه کنند.^۷

ابن ابی‌اصیبه، در ترجمه طیب جورجیس بن بختیشوع (متوفی حدود ۱۵۲ ق / ۷۶۹ م) نوشته است که او برای منصور عباسی، کتابهای فراوانی از زبان یونانی به عربی ترجمه کرد، و باز نوشته است که ابن بطریق، یکی از مترجمان زمان منصور عباسی بود که منصور او را مأمور کرد کتابهای قدیمی را به عربی ترجمه کند.^۸

او پس از گردآوری کتابهای علوم عقلی از مراکز مختلف علمی جهان، از جمله روم و یونان و مصر باستان، و ترجمه آنها به زبان عربی، کتابخانه‌ای در دربار خلافت تأسیس کرد و مجموعه‌ای نفیس در آن گرد آورد، که غیر از کتابهای علوم

۱. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۱۴۱ - ۱۶۰ ق)، ص ۴۶۵.

۲. همان، ص ۴۶۷، ۴۶۸.

۳. همان.

۴. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۵۵.

۵. همان، ص ۵۶؛ تاریخ الاسلام، ص ۴۶۵.

۶. تاریخ الاسلام، ص ۴۶۶.

۷. خزائن الکتب القديمة فی العراق، ص ۱۰۳ - ۱۰۵.

۸. عیون الانباء، ج ۱، ص ۱۲۳، ۲۰۳، ۲۰۵.

عقلی، مملو از تألیفات و آثار عالمان و فقیهان، محدثان و مورخان اسلامی بود. درباره گردآوری کتابهای اسلامی، خطیب بغدادی حکایتی از ابن اسحاق و ملاقات وی با منصور عباسی نقل کرده است، که نشان می دهد علت تألیف کتاب سیره ابن اسحاق چیست.

وی در شرح حال محمد بن اسحاق نوشته است که وی علت تألیف کتابش را چنین شرح داده است:

«من بر مهدی عباسی وارد شدم؛ در حالی که فرزندش در کنارش بود. مهدی به من گفت: آیا این فرزند را می شناسی؟ گفتم: آری، این فرزند امیرالمؤمنین است. گفت: پس برو و کتابی از ابتدای خلقت آدم تا امروز تألیف کن و برای وی بیاور. محمد بن اسحاق گوید: رفتم و کتابی مفصل در این باره تهیه کردم و به مهدی عباسی تقدیم کردم. مهدی وقتی کتاب را مشاهده کرد و دید که کتاب بسیار مفصل است، گفت: برو و آن را مختصر کن و من رفتم آن را مختصر کردم و به وی تقدیم کردم. آن سیره مفصل و بزرگ را مهدی در خزانه الکتب خویش قرار داد.»^۱ سپس خطیب این خبر را تصحیح کرده و آن را به منصور عباسی نسبت داده و نوشته است که ابن اسحاق بر مهدی وارد نشد، بلکه بر منصور دوانیقی وارد شد؛ در حالی که پسرش مهدی، در کنارش بود. منصور از ابن اسحاق پرسید: این پسر را می شناسی؟ ابن اسحاق گفت: وی فرزند امیرالمؤمنین است. خطیب پس از تصحیح این خبر گوید: «این به حقیقت و صواب نزدیکتر است.»^۲

این حکایت به خوبی نشان می دهد که منصور به کتاب و گردآوری آن و تشکیل خزانه الکتب، بسیار علاقه مند بوده است. در تأیید این سخن، صاعد اندلسی گوید: «منصور عباسی، از نخستین خلفای عباسی است که عنایت فراوانی به علوم پیدا کرد. او خود در فقه مهارت بسیاری داشت، و در فلسفه، صنعت و نجوم نیز چیره دست بود، و به عالمان احترام فراوانی می گذاشت.»^۳

مجموعه کتابهایی که منصور در طول دوران خلافت، در کتابخانه ای به نام خزانه الکتب در مقر حکومت خود گرد آورد، پس از مرگ وی به مهدی عباسی، و پس از او به هارون الرشید و پس از او به مأمون منتقل شد.

ابوجعفر منصور عباسی، پس از ۲۲ سال خلافت، در سال ۱۵۸ هجری درگذشت، و مهدی عباسی، فرزند وی، به خلافت رسید.

۴. سفیان ثوری کوفی^۴ (۹۷-۱۶۱ ق)

سفیان بن مسروق بن حبيب بن رافع بن عبدالله بن موهبة بن ابی عبدالله بن منقذ بن حارث بن ثعلبه، ابوعبدالله ثوری کوفی، فقیه، محدث و صوفی نامدار جهان اسلام و از پیشوایان متصوفه است، و چون از نوادگان ثور بن عبد مناة است، به ثوری شهرت یافته است.^۵

وی در کوفه، در سال ۹۵ یا ۹۶ و یا ۹۷ هجری، و در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک چشم به جهان گشود. پدر وی نیز از محدثان به شمار می رفته است. از این رو، وی در آغاز، از پدر خویش حدیث شنیده؛ سپس از عالمان، فقیهان و محدثان بزرگ اسلامی، که تعداد آنها را برخی ششصد تن نوشته اند؛^۶ از جمله: جعفر بن محمد الصادق (ع)، ابراهیم بن عبدالاعلی، ابراهیم بن عقبه، اسامة بن زید لیشی، ایوب بن ابی تمیمه سخنیانی، جابر جعفی، حبيب بن ابی ثابت، عمرو بن مروة، سلمة بن کهیل، عمرو بن دینار، عبدالله بن دینار، اسود بن قیس.

۱. سیره ابن اسحاق، ص ۱۳ (مقدمه)؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷.

۳. طبقات الامم، ص ۴۸؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۲۳۵.

۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ص ۳۷۱-۳۷۴؛ تاریخ ابن معین، ج ۲، ص ۲۱۱-

۲۱۵؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۳۱۹، ۴۳۷؛ تاریخ الکبیر، ج ۴، ص ۹۲-

۹۳؛ تاریخ الثقات عجلی، ص ۱۹۰-۱۹۳؛ المعارف، ص ۴۹۷-۴۹۸؛

المعرفة و التاریخ، ج ۱، ص ۷۱۳-۷۲۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۱، ۳۹۱،

۴۰۳؛ الجرح و التعذیل، ج ۴، ص ۲۲۲-۲۲۵؛ ثقات ابن حبان، ج ۶،

ص ۴۰۱؛ تاریخ اسماء الثقات ابن شاهین، ص ۱۰۴؛ رجال صحیح بخاری،

ص ۳۲۹؛ رجال صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۲-۲۸۴؛ طبقات الصوفیة سلمی،

ص ۳۷، ۴۱ به بعد؛ حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۳۵۶؛ رجال طوسی، ۲۱۲؛

تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۵۱-۱۷۴؛ الکامل، ج ۵، ص ۶۵؛ ج ۶، ص ۱۲۵؛

وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۶، ۳۷۳ و مجلدات دیگر؛ تهذیب الکمال، ج ۱۱،

ص ۱۵۴-۱۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۲۹-۲۷۹؛ الکاشف، ج ۱،

ص ۳۰۰-۳۰۱؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۶۹؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱،

ص ۲۰۳-۲۰۷؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۱۶۱-۱۷۰ ق)،

ص ۲۲۲-۲۴۲؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۴۷-۳۴۵؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۵،

ص ۲۷۸-۲۸۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۱۱-۱۱۵؛ طبقات المدین،

ص ۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۱.

۵. تهذیب الکمال، ج ۱۱، ص ۱۵۵.

۶. تاریخ الاسلام ذهی (حوادث و وفیات ۱۶۱-۱۷۰ ق)، ص ۲۲۵.

حدیث نوشته‌ام،^۸ و اشجعی گفته است که سی هزار حدیث از ثوری کتابت کردم.^۹ با این حال، برخی او را در شمار مُدلسین یاد کرده‌اند^{۱۰} و بعضی گفته‌اند او احادیث ضعیف را نقل می‌کرده است.^{۱۱}

وکیع گوید: «از سفیان ثوری شنیدم که می‌گفت: طلب علم معادل هیچ چیز دیگری که خدا اراده کرده، نیست» و قیصه گوید: «از سفیان شنیدم که می‌گفت: فرشتگان، نگاهبانان آسمان، و اصحاب حدیث، پاسداران زمین‌اند»، و یحیی بن یمان گوید: «از سفیان شنیدم که می‌گفت: فتنه حدیث، شدیدتر و زیادتر از فتنه‌ای است که طلا به وجود می‌آورد.»^{۱۲}

یحیی بن یمان از سفیان نقل کرده است: «عالم، طیب دین است، و درهم و دینار، باعث بیماری دین. پس اگر طیب، بیماری را جذب نماید؛ یعنی به سوی درهم و دینار برود، چگونه می‌تواند به درمان دیگران پردازد؟»^{۱۳} درباره شیفتگی او به کتاب و گردآوری آن، خطیب بغدادی حکایتی نقل کرده است:

سفیان ثوری، با منصور دوانیقی و مهدی عباسی مخالف بود، و بنا به دلایلی، سفیان مجبور شد به بصره فرار کند. ما به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مفضل بن مهلهل گوید: «برای انجام مراسم حج، همراه با سفیان ثوری و اوزاعی به سوی مکه شتافتیم. چون به مکه وارد شدیم و در منزلی سکونت گزیدیم، چیزی نگذشت که کسی در

ابان بن تغلب، امیه بن خالد، ثعلبه بن سهیل، حارث بن منصور واسطی، سفیان بن عیینه، سلیمان بن مهران اعمش، شعیب بن اسحاق دمشقی، ابوعاصم ضحاک بن مخلد، عبدالله بن مبارک، عبدالرزاق بن همام، فضیل بن عیاض، مالک بن انس، محمد بن کثیر عبدی، معاذ بن معاذ عنبری، ولید بن مسلم، یحیی بن آدم، یزید بن هارون، یوسف بن اسباط، ابواحد زبیری، ابوبکر حنفی، ابوسفیان معمری، ابوعامر عقدی و گروه فراوانی از علما و محدثین اسلامی و حتی برخی از شیوخ او از وی حدیث شنیده و روایت کرده‌اند، که بسیاری از علما تعداد آنان را هزار تن دانسته‌اند،^۱ و بعضی مانند ابن جوزی، تعداد کسانی را که از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند، بیست هزار تن دانسته‌اند، که درست نیست.^۲ مزی اسامی شیوخ و اساتید او و شاگردان او را آورده است.^۳

شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) آورده، که از آن حضرت حدیث شنیده و روایت کرده است.^۴ اما علامه حلی و عدّه‌ای دیگر از علمای شیعه، ضمن این که از او نام برده‌اند، تصریح کرده‌اند که وی از رجال و عالمان شیعه نیست.^۵ سفیان ثوری درباره طلب علم و فراگیری دانش از آغاز دوره کودکی و نوجوانی خود، گفته است: «به تحصیل علم پرداختم، در حالی که نیتی خاص نداشتم، ولی پس از مدتی خداوند نیت فراگیری علم، و هدف از آن را روزی من ساخت.» در جایی دیگر گوید: «وقتی به فراگیری حدیث همت گماشتم، و دیدم که علوم را در مجامع علمی تدریس می‌کنند، این‌گونه با خدای خود به راز و نیاز پرداختم: بار خدایا! من ناچارم برای امرار معاش کار کنم. پس روزی مُکفی به من عطاکن و فراغتی برای من به وجود آور تا در طلب حدیث و کسب علم بکوشم. پس به کسب علم پرداختم و تا امروز، جز خیر و نیکویی چیز دیگری ندیده‌ام.»^۶

عالمان و محدثان اهل سنت، در مدح و ستایش و توثیق وی بسیار سخن گفته‌اند، و علم، قدرت حافظه، وثاقت و تقدّم وی بر سایر اقرانش را ستوده‌اند و شعبه و ابن معین و جمعی دیگر او را امیرالمؤمنین در حدیث به‌شمار آورده‌اند.^۷

یحیی بن یمان گفته است که از سفیان ثوری بیست هزار

۱. همان.
۲. همان.
۳. تهذیب الکمال، ج ۱۱، ص ۱۵۵-۱۶۴.
۴. رجال طوسی، ص ۲۱۲.
۵. رجال علامه حلی، قسم دوم، ص ۲۲۸؛ رجال ابن‌داود حلی، ص ۱۰۴؛ التحریر الطاوسی، ص ۲۸۰.
۶. تاریخ الاسلام، (حوادث و وفیات ۱۶۱-۱۷۰ق)، ص ۲۲۵-۲۲۶.
۷. الجرح و التعديل، ج ۴، ص ۲۲۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۳۵۶؛ تاریخ ابن‌معین، ج ۲، ص ۲۱۲.
۸. تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۶۵.
۹. حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۳۶۸.
۱۰. طبقات المدلسین، ص ۹؛ طبقات النافعیة الکبری، ج ۴، ص ۱۰۷.
۱۱. تاریخ الاسلام ذهی، ص ۲۲۹.
۱۲. حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۳۶۳، ۳۶۶.
۱۳. تقدمة المعرفة، ج ۱، ص ۸۵؛ تاریخ الاسلام، ص ۲۳۳.

زد. گفتیم: چه کسی پشت در است؟ گفتند: امیر مکه، عبدالصمد بن علی، عموی منصور دوانیقی است. سفیان ثوری فوراً پنهان شد، و من رفتم در منزل را باز کردم. عبدالصمد پرسید: تو کیستی؟ گفتیم: اوزاعی. عبدالصمد نیکبایی که در حق من کرده بود، یاد آور شد. سپس پرسید: سفیان کجاست؟ گفتیم: پنهان شده است. پس به نزد سفیان رفتیم و عبدالصمد به سفیان ثوری گفت: من آمده‌ام تا مناسک حج را از تو بشنوم و بنویسم. سفیان گفت: آیا می‌خواهی تو را به چیزی که بهتر از آن است راهنمایی کنم؟ گفت: آن چیست؟ سفیان گفت: از این مقام کناره گیری کن. عبدالصمد گفت: با امیرالمؤمنین، منصور، چه کار کنم؟ سفیان گفت: خداوند شر او را از تو کم خواهد کرد. وقتی عبدالصمد با حالت خشم خارج شد، سفیان گفت: باید از این جا خارج شویم، چون از شر این مرد ایمن نخواهیم بود؛ و چون این خبر به منصور رسید، عده‌ای را فرستاد تا سفیان را دستگیر کنند. سفیان مخفیانه به بصره رفت و کتابهایش را در کوفه رها کرد.»

۲. صالح عجلی روایت کرده است: «سفیان ثوری را با مهدی عباسی اختلاف افتاد، و از نزد مهدی، با حيله و تدبير خارج شد و به سوی بصره رفت. مهدی عباسی گفت: همه افراد در امان اند، جز سفیان ثوری و چند تن دیگر. وقتی سفیان در مکه بود، این مطلب را شنید. لباسی زنانه پوشید و به بصره رفت و کتابهایش را در کوفه رها کرد. وقتی که احساس امنیت کرد، به یکی از یاران و شاگردانش، که یحیی نام داشت، گفت: به کوفه برو و کتابهایم را بیاور. یحیی به دلیل ترس از جان خود، از این کار سر باز زد. سفیان از ابن ابی‌الاسود حارثی و یزید بن نوبه مرهبی خواست تا به کوفه بروند و کتابهایش را بیاورند. ابن ابی‌الاسود گوید: سفیان از ترس جان خود کتابهایش را در کوفه رها کرده بود، و چون احساس امنیت کرد، به ما دستور داد که کتابهایش را به نزد او ببریم و ما کتابهای او را که به اندازه نه قمطر بود، یا به اندازه نه بار می‌شد، به نزد وی بردیم و او بسیار خوشحال شد و من از او خواستم که یکی از آن کتابها را بیرون آورد و به من نشان دهد و از آن حدیثی بر من بخواند. سفیان نیز چنین کرد.»^۱

سفیان ثوری دارای آثار و تألیفاتی است. برخی از آنها

عبارت‌اند از:

۱. التفسیر، که در کتابخانه رامپور موجود است.
۲. الفرائض، که نسخه خطی آن در ظاهریه در مجموعه شماره ۳۸ (۲۵-۳۷) موجود است و به قرن ششم باز می‌گردد.
۳. الاعتقاد، که ابن تیمیه آن را منقح کرده و نسخه آن در ظاهریه، در مجموعه شماره ۱۴/۱۳۹ (۱۹۱-۱۹۲) موجود است.
۴. مما اسند سفیان الثوری، که عبدالله بن محمد بن سعید بن ابی‌مریم آن را تنقیح کرده و در ظاهریه، در مجموعه شماره ۹۰ (۴۰-۴۷) موجود است.

۵. رسالة عن الزهد الی عباد بن عباد بن حبيب عتکی (متوفی ۱۸۱ ق)، که در مقدمه الجرح والتعديل به چاپ رسیده است.
۶. نامه‌ای از هارون الرشید به سفیان ثوری، و جواب سفیان به او، که در مجموعه شماره ۱۵۵ دارالکتب قاهره موجود است.^۲
- سفیان ثوری، در بصره چشم از جهان فرو بست.^۳

۵. یحیی برمکی^۴ (متوفی ۱۹۰ ق)

ابوالفضل یحیی بن خالد بن برمک ایرانی، وزیر صاحب تدبیر و بخشنده عباسیان بود، که به مقامی رفیع رسید. پدر وی، برمک، از مجوسیان بلخ بود و خادم آتشکده نوبهار، معبد زرتشتیان بلخ. پسر وی، خالد، وزیر ابوالعباس سفاح شد، و پسر دیگرش، یحیی، در متن دولت عباسیان رشد کرد. یحیی در میان برمکیان به عقل، تدبیر، شجاعت، فصاحت، بلاغت، جود، کرم و شرافت، شهره، و از همه آنان برتر بود. از این‌رو، ابوجعفر، منصور دوانیقی، او را به وزارت خود برگزید و سپس سرپرستی

۱. تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۲. تاریخ الادب العربی، ج ۱، بخش ۳، ص ۲۴۷-۲۴۸.

۳. المنتظم، ج ۸، ص ۲۵۴؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۰۴.

۴. الحیوان، ج ۱، ص ۳۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۳۳-۱۳۶؛ وفیات الاعیان،

ج ۶، ص ۲۱۹-۲۲۹؛ معجم الادباء، ج ۲۰، ص ۵-۹؛ البداية و النهاية، ج ۱،

ص ۲۰۴؛ معجم الشعراء مرزبان، ص ۴۸۸؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۴۲۴؛

العبر ذهی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۴۶۵؛ تاریخ یعقوبی،

ج ۲، ص ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۹؛ المعارف، ص ۳۸۱-۳۸۲؛ تاریخ

طبری، ج ۶، ص ۱۸۶؛ ج ۸، ص ۵۱۹؛ ج ۷، ص ۵۴؛ بعد؛ تاریخ جرجان،

ص ۱۷۵؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۱۸۱-۱۹۰ ق)، ص ۴۴۸-

۴۵۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۸۹-۹۱؛ تاریخ اربیل، ج ۱، ص ۱۰۳؛

الکامل، ج ۶، ص ۱۵-۱۶؛ بعد؛ المنتظم، ج ۹، ص ۱۸۸-۱۹۲؛ شذرات

الذهب، ج ۱، ص ۲۸۸-۳۲۷.

جاحظ درباره وی نوشته است: «موسی بن یحیی به من گفت: در کتابخانه یحیی برمکی، در خانه و مدارس وی، از هر کتاب، سه نسخه تهیه می کردند.»^۸

از این سخن برمی آید که یحیی بن خالد برمکی نیز یکی از شیفتگان علم و کتاب بود، و بسیاری از کتبی را که فراهم کرده بود، به بیت الحکمه و دیگر اماکن علمی بخشید، و در منزل خود نیز مجموعه ای گرانقدر و ارزشمند پدید آورد. به ویژه که خود او اهل علم و فضل بود، و ابن ندیم به این نکته تصریح کرده است.^۹ یاقوت حموی نیز نوشته است: «به این دلیل نام او را در کتاب خویش آورده ام که وی از بیشتر اهل زمان خود در علم، ادب، انشا و کتابت پیشتر بود. چنان که اقوال وی را راویان نقل کرده اند و سخنان او در بیشتر دفاتر و کتابها آمده است.»^{۱۰}

یکی از سخنان حکمت آمیز او این است: «دنیا هر روز از آن یکی است؛ و مال دنیا عاریت است؛ و پیشینیان برای ما الگو و سرمشق هستند؛ و ما برای آیندگان مایه عبرت.»

۶. هارون الرشید عباسی^{۱۱} (۱۴۸-۱۹۳ ق)

هارون الرشید ابوجعفر بن محمد المهدی بن ابوجعفر

۱. معجم الادباء، ج ۲۰، ص ۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۳۳.
۲. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۳۳؛ المنتظم، ج ۹، ص ۱۹۲.
۳. معجم الادباء، ج ۲۰، ص ۹.
۴. الفهرست، ص ۱۳۴، ۱۹۰، ۲۲۳، ۲۵۷، ۳۲۷.
۵. وفيات الاعیان، ج ۶، ص ۲۲۱.
۶. همان.
۷. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴.
۸. الحیوان، ج ۱، ص ۳۰.
۹. الفهرست، ص ۱۳۴، ۱۹۰، ۲۲۳، ۲۵۷، ۳۲۷.
۱۰. معجم الادباء، ج ۲۰، ص ۵.
۱۱. تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۴۳۷، ۴۶۱؛ المعارف، ص ۳۸۱-۳۸۳؛ المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۱۶۱، ۱۸۲؛ اخبار الطوال، ص ۳۸۶-۳۸۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۳۰؛ ج ۱۰، ص ۴۷-۵۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۵-۱۳؛ المنتظم، ج ۹، ص ۲۳۰-۲۳۲؛ الکامل، ج ۶، ص ۶۹، ۱۰۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۱۰۵-۱۰۸؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۲۰۵؛ العبر ذهبی، ج ۱، ص ۳۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۲۸۶-۲۹۵؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفيات ۱۹۱-۲۰۰ ق)، ص ۴۲۳-۴۳۰؛ وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۳۳۱-۳۳۹، ۳۴۲-۳۴۵؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۱۷-۲۲۹؛ النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۴۲؛ دول الاسلام، ج ۱، ص ۱۱۳-۱۲۱؛ البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۲۱۳؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۳۴؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۸۳.

و تربیت پسر خود، هارون الرشید را به او سپرد. هارون الرشید در دامن وی تربیت شد، و پس از این که به خلافت رسید، یحیی را به وزارت خود برگزید و امور خلافت را به او سپرد و او را پدر خطاب می کرد و به او احترام فراوان می گذاشت،^۱ اما وقتی نکبت برامکه فرا رسید، هارون پسر وی را کشت و یحیی را به زندان رافقه زندانی کرد، تا این که یحیی در سوم محرم سال ۱۹۰ ق در همان جا درگذشت، و در شاطی الفرات، در موضعی به نام زَبص هرثمه به خاک سپرده شد.^۲

خاندان برمکی، به ویژه یحیی بن خالد - که سرآمد آنان بود - دوستدار علم و ادب بود و ادیبان و شاعران را بسیار تکریم می کرد و به عالمان، فقیهان و محدثان احترام بسیار می گذاشت و به آنان کمک فراوانی می کرد. در شرح حال سفیان ثوری آمده است که وقتی در نماز برای یحیی دعا می کرد، می گفت: خداوند! به یحیی برمکی کمک کن و روزی او را زیاد گردان، همان طور که او به سفیان کمک می کند.^۳

ابن ندیم، یحیی و فرزندش را جزو کُتاب آورده، و نوشته است که محمد بن لیث خطیب ابوالربیع، کاتب یحیی بود و برامکه به او احترام می گذاشتند. همچنین نوشته است که هشام بن حکم از اصحاب امام صادق (ع) به منزل یحیی برمکی رفت و آمد داشت و در مجالس کلامی و مناظره ای که یحیی تشکیل می داد، شرکت می کرد. قاضی ابویوسف، کتاب الجوامع را که حاوی چهل کتاب بود، برای یحیی نوشت و یحیی کسی بود که برای نخستین بار دستور داد تا المجسطی را به عربی ترجمه و تفسیر کنند.^۴

او به فرزندانش چنین نصیحت می کرد: «بهترین چیزی را که می شنوید، بنویسید؛ و بهترین چیزی را که نوشته اید، حفظ کنید؛ و بهترین چیزی را که حفظ کرده اید، برای دیگران بازگو کنید؛ و باز می گوید: «سه چیز بر عقل و اندیشه والای صاحبان آن دلالت می کند: هدیه، کتاب و پیک.»^۵

مأمون می گفت: «مانند یحیی بن خالد و فرزندش، در کفایت و بلاغت و بخشندگی و شجاعت، کسی نیست.»^۶

و دیگران نیز یحیی را به همین صفات ستوده اند و نوشته اند که منزل وی مجمع دانشمندان بود. از جمله کسانی که به منزل وی رفت و آمد داشت، ابو عبدالله محمد بن عمرو واقدی بود و یحیی به او احترام فراوانی می گذاشت.^۷

منصور عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس قرشی هاشمی عباسی، پنجمین خلیفه، و از مقتدرترین خلفای بنی عباس است.

او در سال ۱۴۸ یا ۱۵۰ ق در شهر ری، هنگامی که پدرش مهدی عباسی بر ری و خراسان ولایت داشت، در ری چشم به جهان گشود. از پدر و جدّ خویش، منصور دوانیقی و مبارک بن فضاله، حدیث شنیده و روایت کرده است. پسر وی، مأمون، و دیگران، از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند. در پانزده سالگی به دستور پدر خود به جنگ رومیان رفت، و در ۱۹ سالگی، چنان که پدرش وصیت کرده بود، پس از مرگ برادرش، هادی، در سال ۱۷۰ ق به خلافت رسید و مدّت ۲۳ سال خلافت کرد و بالاخره در سوم جمادی الآخر ۱۹۳ ق در ۴۵ سالگی، در حالی که برای جنگ با دشمنان خود به سوی جرجان می‌رفت، مریض شد و چشم از جهان فرو بست، ولی قول مشهور آن است که در خراسان درگذشت و در همان جان نیز به خاک سپرده شد و پسرش صالح بر او نماز خواند.^۱ به گفته ثعالبی، پس از مرگ خود، ثروتی بی‌کران و بی‌شمار، که به میلیونها درهم و دینار می‌رسید، باقی گذاشت.^۲

او دوستدار علم و عالمان بود^۳ و نهضتی را که جدّش برای ترجمه کتابهای مختلف به زبان عربی به وجود آورده بود، ادامه داد، و عالمان، فقیهان، ادیبان و مترجمان را از اقصی نقاط به بغداد فراخواند و آنها را مأمور کرد که کتابهای علوم عقلی را، از زبانهای سریانی، عبری، قبطی، یونانی، سانسکریت و پهلوی به زبان عربی ترجمه کنند. و خزانه الکتبی را که از جدّ خود، منصور دوانیقی، به ارث برده بود، گسترش داد. مهمتر این که بیت‌الحکمه بغداد را تأسیس کرد، که بزرگترین مرکز علمی جهان اسلام به‌شمار می‌رفت. در این مرکز علمی، صدها عالم، به کار تألیف، ترجمه و تدریس مشغول بودند. و هزاران نسخه از کتابهای نفیس علمی، اعمّ از متون فلسفی، پزشکی، کلامی و ... وجود داشت که از اطراف و اکناف گرد آمده بود و به دستور هارون الرشید در این مرکز علمی قرار داده شده بود و دانشمندان از آنها استفاده می‌کردند.

ابن ابی اصیبعه و ابن ندیم درباره گردآوری کتابهای قدیمی به وسیله هارون الرشید و اشتیاق او به کتاب و ترجمه این متون به

زبان عربی و معرفی دانشمندانی که به بغداد آمده بودند و در بیت‌الحکمه کار می‌کردند، مطالب فراوانی نقل کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

درباره یوحنا بن ماسویه، طیب حاذق مسیحی که به استخدام بیت‌الحکمه درآمد، نوشته است که هارون الرشید، پس از این که مجموعه‌ای نفیس از کتابهای قدیمی را از آنقره (آنکارا)، عموریّه و سایر بلاد روم - که در تصرف مسلمانان بودند - فراهم ساخت، به یوحنا بن ماسویه، دستور داد که به کمک سایر دانشمندان، این مجموعه‌ها را ترجمه کند.^۴

همچنین در زندگینامه حنین بن اسحاق، اشاره کرده است که وی زیر نظر یوحنا بن ماسویه، بعضی از کتابهای قدیمی را ترجمه کرده است.^۵

یکی دیگر از کسانی که به دستور هارون الرشید، در بیت‌الحکمه بغداد، کتابهای قدیمی سانسکریت و پهلوی را، به عربی ترجمه می‌کرد، شخصی به نام منکه هندی بود. او کسی است که کتاب شاناق هندی را، که درباره سموم است، از زبان سانسکریت به فارسی ترجمه کرد، سپس به عربی برگرداند.^۶

برخی دیگر از کسانی که در بیت‌الحکمه مشغول به ترجمه و تألیف و یا استتساخ بوده‌اند، عبارت‌اند از: علان شعوبی، که به استتساخ کتابها می‌پرداخت و ایرانی بود؛^۷ ابوسهل فضل بن نوبخت ایرانی، که به ترجمه کتابهای پهلوی اشتغال داشت؛^۸ بختیشوع مسیحی، که به ترجمه کتب طبّی می‌پرداخت و از پزشکان مخصوص هارون بود؛^۹ خُشنام بصری، ایرانی الاصل، و مهدی کوفی، دو تن از خوشنویسان معروف بودند که به نوشتن و استتساخ مصاحف اشتغال داشتند؛^{۱۰} کسائی نحوی، از بزرگترین نحویان آن زمان که در دربار هارون بود و به فرزندان

۱. تاریخ الاسلام ذهبی، ۴۲۹ - ۴۳۰؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۴۳.

۲. همان.

۳. تاریخ الاسلام، ص ۴۲۹ - ۴۳۰.

۴. ابن ابی اصیبعه، عیون الانباء، ص ۲۴۶.

۵. همان، ص ۲۵۹.

۶. همان، ص ۴۷۵.

۷. الفهرست، ص ۱۱۸.

۸. همان، ص ۳۳۳.

۹. همان، ص ۳۵۴ - ۳۵۵.

۱۰. همان، ص ۹.

حرکت او شد، و ابوتمام چند ماه در منزل ابوالوفاء ماند. این اقامت اجباری به خیر و صلاح ابوتمام بود، زیرا ابوالوفاء، او را به گنجینه‌ای از کتابها و دواوین عرب، که در منزل داشت، راهنمایی کرد. ابوالوفاء به او گفت: «تا وقتی که در این جا هستی، می‌توانی از این کتابخانه استفاده کنی؛ کتابخانه‌ای که دست همه کس به آن نمی‌رسد.»

ابوتمام با استفاده از این کتابخانه، در مدت اقامت چند ماهه خود در همدان، پنج کتاب ارزشمند تألیف کرد: الحماسة، الوحشیات، الاختیارات من شعر الشعراء، الاختیار من شعر القبائل، الفحول. از این پنج کتاب، الحماسة در کتابخانه ابوالوفاء باقی ماند. نوشتن این چند کتاب ارزشمند، به‌ویژه الحماسة، به خوبی، عظمت، ارزش، اهمیت کمی و کیفی این کتابخانه را نشان می‌دهد، زیرا ابوتمام تنها در الحماسة شرح حال و اشعار حماسی بیش از سیصد شاعر را گرد آورده است. این مطلب، عظمت کتابهای ادبی، مخصوصاً دواوین را آشکار می‌سازد، و شیفتگی صاحب آن را به کتاب می‌نمایاند؛ به‌ویژه که ابوالوفاء خود شاعر بوده است.

الحماسة مدتها در این کتابخانه باقی ماند، تا این که وضعيت آل سلمه نامساعد شد. گویا پس از مرگ ابوالوفاء - که از بزرگزادگان بود - خاندان او نتوانستند به درستی از این گنجینه نفیس نگاهداری کنند، و این مجموعه به دست شخصی به نام ابوالعوادل دینوری افتاد، و او ظاهراً نقلی، یا منتخبی، تصحیف شده از الحماسة را به اصفهان برد و به ادیبان اصفهان ارائه کرد و ادیبان اصفهان، الحماسة را گرامی داشتند و از آن پس در میان آنان و جهان اسلام رواج یافت.

۱. همان، ص ۳۲، ۷۲.

۲. همان، ص ۱۱۱.

۳. همان، ص ۱۱۳.

۴. عیون الانباء، ص ۲۴۶.

۵. الفهرست، ص ۱۴۱، ۲۰۷.

۶. خطیب تبریزی، الحماسة، ج ۱، ص ۳-۴؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵۴۲؛ زونزی، ریاض الجنة، روضة چهارم، ج ۱، ص ۳۸۱-۳۸۲؛ دائرة المعارف الاسلامية، ج ۱، ص ۳۲۱؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۸۵؛ تاریخ الادب العربي عمر فروخ، ج ۲، ص ۲۵۳؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۳۹۲؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۵۱۰-۵۱۲؛ الفدیور، ج ۲، ص ۳۲۹-۳۴۸؛ الاغانی، ج ۱۵، ص ۱۰۰ به بعد.

هارون، امین و مأمون، دانش می‌آموخت و آنها را تربیت می‌کرد و بسیار مورد تکریم و احترام هارون بود و کتابهای فراوانی در ادبیات عرب تألیف کرده بود و هنگامی که بیمار شد، هارون به عیادت وی رفت و پس از مرگش سخت مورد تجلیل هارون قرار گرفت؛^۱ واقدی ابو عبدالله محمد بن عمر، یکی از قضات هارون و از سیره‌نویسان بنام، که در دستگاه هارون به نوشتن سیره رسول الله و مغازی پرداخت؛^۲ ابوالبختری، از عالمان و فقیهان بزرگ دربار هارون که از جانب هارون مقام قضاوت را به عهده داشت و صاحب تألیفات متعدد بود؛^۳ ابویوسف قاضی، از قضات نامدار و فقیهان مشهور زمان هارون و مأمون عباسی، که صاحب تألیفات بود و کتابهای فراوانی را برای هارون، و یحیی بن خالد برمکی، وزیر هارون، به رشته تحریر درآورد؛^۴ ابوالوزیر عمر بن مطرف کاتب و شمامه بن اشرس ابویشر، دو تن از کاتبان و مستنسخان معروف، که در دربار هارون به استنساخ می‌پرداختند.^۵

اینها نشان می‌دهد که تا چه حد هارون شیفته کتاب بوده است؛ به گونه‌ای که غیر از بیت‌الحکمه و کتابخانه آن، که دارای هزاران جلد کتاب بود، در دربار خود نیز مجموعه‌های نفیس و ارزشمندی نگاهداری می‌کرد.

۷. ابوالوفاء همدانی^۶ (متوفی حدود ۲۰۰ ق)

محمد بن عبدالعزیز بن سلمه همدانی، از آل سلمه، و ادیب و شاعر بوده است و در حدود سال ۲۰۰ ق در همدان می‌زیسته است. از تاریخ تولد، زندگانی و وفات وی اطلاعی در دست نیست. تنها مطلبی که درباره وی آمده است، به این شرح است: خطیب تبریزی در مقدمه الحماسة، و دیگر تذکره نویسانی که شرح حال ابوتمام طائی را نوشته‌اند، تصریح کرده‌اند که وقتی ابوتمام طائی به قصد نیشابور و خراسان، به عراق عجم و همدان رسید، به منزل ابوالوفاء محمد بن عبدالعزیز همدانی وارد شد و ابوالوفاء مقدم وی را گرامی داشت. او چند روز در منزل ابوالوفاء ماند. یک روز، هنگامی که از خواب برخاست، برف سنگین زمستانی همه جا را سفید کرده بود و طبیعی است که همه راهها بسته شده و امکان مسافرت نبود. ابوتمام با این که قصد سفر داشت، مجبور به اقامت شد، و از طرفی ابوالوفاء مانع